تغییرات مکرر و پرهزینه‌ی قدرت و قانون اساسی در فرانسه

فرانسه تاریخ مشروطه‌ی قابل توجهی دارد. این کشور با تغییر و تحول در نظام‌های سیاسی خود از سال ۱۷۸۹ تاکنون (امپراتوری، سلطنت مشروطه، جمهوری پارلمانی و غیره)، تقریباً ۱۵ قانون اساسی مختلف را تجربه کرده است که هر یک ویژگی‌های منحصر به فرد خود را دارند. در این جستار، به اختصار، به سیر تحول قانون اساسی در فرانسه در پی تغییراتی که در قدرت در پهنه‌ی این سرزمین روی داده، پرداخته می‌شود.



حسین میرزائی

مردم‌شناس،
عضو هیأت علمی دانشگاه
علامه طباطبائی رحمه‌الله

نظام پیشین[1]

نظام پیشین، اصطلاحی است که در تاریخ‌نگاری

1. Ancien Régime

فرانسه برای اشاره به دوره‌ای خاص در تاریخ این کشور به کار می‌رود. این دوره مربوط به سلطنت خاندان بوربون است که از به قدرت رسیدن هانری چهارم در سال ۱۵۸۹ تا وقوع انقلاب فرانسه در سال ۱۷۸۹ را در بر می‌گیرد. این اصطلاح هم به نظم حقوقی و اجتماعی حاکم بر فرانسه تا تابستان ۱۷۸۹ اشاره دارد و هم به سلطنت اداری مدرنی که توسط پادشاهان بوربون ایجاد شد؛ پادشاهانی که قدرت‌های سنتی فئودالی را تضعیف کردند. مفهوم «نظام پیشین» در تقابل با «نظام جدید» قرار می‌گیرد که پس از انقلاب فرانسه در سال‌های ۱۷۸۹ و ۱۷۹۰ شکل گرفت. با این حال، برخلاف تصور رایج، این اصطلاح کل تاریخ سلطنت فرانسه را شامل نمی‌شود. برای دوره‌های پیش از آن، اصطلاحاتی مانند «نظام فئودالی» یا «سلطنت فئودالی» ترجیح داده می‌شود؛ دوره‌هایی که عمدتاً با آنچه مورخان فرانسوی «دوران مدرن» یا «عصر مدرن» می‌نامند، هم‌پوشانی دارد. دوره‌ی سلطنت فئودالی، معمولاً با پایان قرون وسطی آغاز می‌شود و وقایع کلیدی مانند سقوط قسطنطنیه در سال ۱۴۵۳ یا کشف قاره‌ی آمریکا توسط کریستف کلمب در سال ۱۴۹۲، نقطه‌های عطف آن به شمار می‌روند.

مجالس رژیم پیشین، قوانین پادشاه را آزادانه تفسیر می‌کردند. قانون اساسی مکتوبی وجود نداشت، اما قوانین اساسی پادشاهی فراتر از قوانین پادشاه بود.[1] مطلق‌گرایی پادشاه در

۱. "قوانین اساسی پادشاهی" مجموعه‌ای از قواعد نانوشته و سنتی بودند که حتی پادشاه نیز موظف به رعایت آن‌ها بود و قدرت او را محدود می‌کردند؛ مثل قانون سالیک (Salic Law) یا قانون تجزیه‌ناپذیری قلمرو پادشاهی (Inalienability of the Royal Domain). در حالی که "قوانین پادشاه" دستورات و فرامین روزمره‌ای بودند که توسط شخص پادشاه برای اداره کشور صادر می‌شدند؛ مثل فرامین مالیاتی (Edicts).

ابتدا توسط فئودالیسم محدود می‌شد. از قرن سیزدهم تا قرن هفدهم است که مطلق‌گرایی، به‌ویژه تحت تأثیر ژان بودَن[1] توسعه یافت و در دوران لوئی چهاردهم به اوج خود رسید. عموماً وزرا و شورای پادشاهی فرانسه تصمیمات را تهیه می‌کردند. وضعیت بد مالی فرانسه پس از جنگ استقلال آمریکا، لویی شانزدهم را بر آن داشت تا در سال ۱۷۸۹، «مجلس طبقات[2]» را تشکیل دهد. همین بحران‌ها به انقلاب فرانسه ختم شد.

مجلس ملی مؤسسان[3] (1789) و سلطنت مشروطه

بعد از پیروزی انقلاب فرانسه در سال ۱۷۸۹، اولین مجلس ملی مؤسسان در فرانسه توسط نمایندگان عوام (طبقه سوم) در مجلس طبقات، با حمایت برخی از نمایندگان دو طبقه‌ی اول و دوم یعنی روحانیون و اشراف، تأسیس شد. مجلس ملی مؤسسان تا زمان تصویب «قانون اساسی سپتامبر ۱۷۹۱»، کشور را در چارچوب نظام پادشاهی مشروطه اداره می‌کرد. پس از آن،

۱. Jean Bodin ؛ ژان بودن، متولد ۱۵۳۰ و درگذشته‌ی ۱۵۹۶، حقوق‌دان، اقتصاددان، و نظریه‌پرداز سیاسی فرانسوی است که با تئوری‌های اقتصادی و اصول «دولت خوب» خود، بر تاریخ روشنفکری اروپا تأثیر گذاشت. معروف‌ترین اثر او، شش کتاب جمهوری است که تنها با کتاب «روح قوانین» مونتسکیو برابری می‌کند.

۲. États Généraux de 1789 : مجلس طبقات عمومی ۱۷۸۹، مجمعی عمومی بود که نمایندگان طبقات مختلف فرانسه را دربرمی‌گرفت: روحانیون (طبقه اول)، اشراف (طبقه دوم) و عوام (طبقه سوم). این آخرین مجلس طبقات عمومی پادشاهی فرانسه بود. این مجلس توسط پادشاه لویی شانزدهم فراخوانده شد، اما با تشکیل مجلس ملی توسط طبقه سوم به همراه برخی اعضای دو طبقه‌ی دیگر و دعوت از آن‌ها برای پیوستن به این مجلس (برخلاف خواست پادشاه)، کار مجلس طبقات عمومی به پایان رسید. این رویداد نشان‌دهنده‌ی آغاز انقلاب فرانسه بود

3. Assemblée nationale constituante

این مجلس جای خود را به مجلس ملی قانونگذاری (سپتامبر ۱۷۹۱ تا اوت ۱۷۹۲) داد.

مجلس ملی مؤسسان ۱۷۸۹ به اعلامیه‌ی حقوق بشر و شهروندی[1] ۱۷۸۹ و اصول قانون اساسی[2] ۱۷۸۹ رأی می‌دهد و لویی شانزدهم به قانون اساسی اول سوگند وفاداری یاد می‌کند. این قانون حاکمیت ملی و دولت را دربرمی‌گیرد. در این قانون، پادشاه حق وتو دارد و وزیران را منصوب می‌کند. شهروندان فعال، حق مشارکت در زندگی سیاسی را دارند، اما شهروندان منفعل، مانند زنان، این حق را ندارند. مجمع، منحصر به فرد است و برای دو سال انتخاب می‌شود. مجلس در مورد اینکه چه کسی در دولت است، حرفی ندارد. حرکت‌های ضدانقلابی، وتوهای مشکوک و جنگ علیه اتریش، منجر به تعلیق پادشاه می‌شود و بدین ترتیب، مجلس ملی باید قانون اساسی جدید بنویسد.

• قانون اساسی سال اول (۱۷۹۲-۱۷۹۴) و تلاش برای تشکیل حکومت جمهوری

در ۲۱ سپتامبر ۱۷۹۲، سلطنت ملغی و جمهوری اعلام می‌شود. چند ماه بعد، در جریان محاکمه‌ی پادشاه، مجلس با اکثریت اندکی به مرگ او رای می‌دهد و در ۲۱ ژانویه ۱۷۹۳ لویی شانزدهم به دست گیوتین سپرده می‌شود.

پیش‌نویس قانون اساسی ژیروندین[3] در فوریه‌ی ۱۷۹۳ تهیه و به

1. Déclaration des droits de l'homme et du citoyen de 1789
2. Articles de constitution de 1789
3. Projet de constitution girondine

مجلس ملی ارائه می‌شود. این طرح از سه بخش تشکیل شده بود: الف) شرحی از اصول و دلایل طرح مشروطه (۸۰ صفحه)، ب) پیش‌نویش اعلامیه‌ی حقوق طبیعی، مدنی و سیاسی انسان (در ۳۳ ماده) و پ) پیش‌نویس قانون اساسی فرانسه (در ۱۳ عنوان). این پیش‌نویس نهایتاً تصویب نمی‌شود.

در مارس ۱۷۹۳، قیام واندهٔ[1] در اعتراض به سیاست‌های حکومت انقلابی، از جمله سنگینی مالیات‌ها و سربازگیری اجباری، جرقه می‌خورد. در این وضعیت، ارتش‌های متحد اروپا علیه فرانسه‌ی انقلابی از مرز عبور می‌کنند و دادگاهی انقلابی در پاسخ به فوریت وضعیت، برای مقابله با تهدیدات داخلی و خارجی و محاکمه‌ی مخالفان انقلاب تشکیل می‌شود.

۲۴ ژوئن ۱۷۹۳، مجلس، قانون اساسی سال اول را تصویب می‌کند. در ۲۱ اکتبر ۱۷۹۲، در اولین همه‌پرسی فرانسه، متن قانون به رأی گذاشته و با مشارکت بسیار کم تصویب می‌شود (از ۷ میلیون رای‌دهنده، ۵ میلیون رای ممتنع). این قانون حقوق جدیدی مانند حق کار، حق برخورداری از کمک‌های عمومی یا حق آموزش همگانی برای همه‌ی افراد جامعه را به رسمیت می‌شناسد. این قانون به‌جای حق رأی مبتنی بر مالیات‌دهنگان، حق رای عمومی مردان را پیش‌بینی، و رأی‌گیری به‌صورت عمومی و علنی را اجباری می‌کند. سازوکاری نزدیک به دموکراسی مستقیم اجازه می‌دهد تا در صورت درخواست تعداد قابل‌توجهی از رأی‌دهندگان، قانون از طریق همه‌پرسی ارائه شود. اما این قانون اساسی هرگز اجرا نشد.

1. Insurrection de Vendée

به هر روی، بین ۱۰ اکتبر ۱۷۹۳ تا ۲۷ ژوئیه ۱۷۹۴، مونتانیارد[1] (کوه‌نشینان)، جناح رادیکال در مجلس ملی که از حکومت انقلابی و اقدامات شدید حمایت می‌کردند، به‌جای دولت مشروطه، دولت انقلابی تشکیل دادند. این دولت بر اساس مصوبه‌ی ۴ دسامبر ۱۷۹۳ تأسیس شد، که در آن مجلس تصمیم گرفت به عنوان «مرکز واحد اقدام و حکومت» عمل کند. مجلس در درون خود ۲۱ کمیته، از جمله کمیته‌ی نجات عمومی[2] و کمیته‌ی امنیت عمومی[3] تشکیل داد. این دو کمیته، و به ویژه کمیته‌ی اول، از همه چیز اطلاع داشتند و درباره‌ی همه چیز تصمیم می‌گرفتند.

• قانون اساسی ۲۲ اوت ۱۷۹۵؛ تفکیک قوا و نظام دومجلسی

در ژوئیه‌ی ۱۷۹۴، واکنش ترمیدوری[4] دولت انقلابی روبسپیر[5] را سرنگون کرد و آن را با یک جمهوری بورژوایی محافظه‌کار و لیبرال جایگزین نمود.[6] قوانین مربوط به دوران ترور، لغو شدند و یک سال بعد، مجلس ملی منحل شد و در نوامبر ۱۷۹۵ با دیرکتوار[7] جایگزین گردید.

---

1. **Montagnards**
2. **Comité de salut public**
3. **Comité de sûreté générale**
4. **Réaction thermidorienne**
5. Robespierre

۶. از نظر روبسپیر، دیکتاتوری در کمیته‌ها و رفتارهایی مانند ترور موجه بوند، زیرا به تنهایی به جنگ داخلی و خارجی پایان می‌داد. به نظر او تا زمانی که کشور در تضاد باشد، شهروندان نخواهند توانست به طور کامل از قانون اساسی برخوردار شوند. ضدانقلابیون نیز باید نابود شوند.

۷. **Directoire:** نظام حکومتی که پس از مجلس ملی در فرانسه تأسیس شد و از سال ۱۷۹۵ تا ۱۷۹۹ دوام آورد. این نظام توسط هیأتی پنج‌نفره اداره می‌شد.

قانون اساسی ۱۷۹۵، قوای مقننه و مجریه را از هم جدا می‌کند. شورای پانصد نفره[۱] و شورای بزرگان[۲] هر سال به میزان یک‌سوم اعضای خود تجدید می‌شوند. این نظام دو مجلسی[۳] به گونه‌ای طراحی شده بودند که یکدیگر را خنثی کنند و از تکرار وضعیت مجلس مونتانیارد جلوگیری نمایند. قوه‌ی مجریه به هیأت ۵ نفره سپرده می‌شود که اعضای آن توسط پارلمان‌ها انتخاب می‌گردند. رأی‌گیری به صورت غیرمستقیم و محدود به پرداخت‌کنندگان مالیات می‌شود. کودتای ۹ نوامبر ۱۷۹۹ به این نظام پایان داد.

• قانون اساسی سال هشتم (۱۷۹۹)؛ تضعیف قوه‌ی مقننه

قانون اساسی ۱۳ دسامبر ۱۷۹۹ مربوط به دوره کنسولا[۴] است که قوه‌ی مجریه را بر قوه‌ی مقننه برتر می‌داند و رهبری جمعی در دست کنسول اول، یعنی ناپلئون بناپارت[۵] است. در این دوره، شورای دولتی، به عنوان نهادی که به تهیه و بررسی قوانین کمک می‌کند، تأسیس می‌شود. در این زمان چندین مجلس ایجاد می‌گردد:

۱. **Conseil des Cinq-Cents** : مجلس پایین‌تر در نظام دو مجلسی، که مسئول پیشنهاد قوانین بود.
۲. **Conseil des Anciens** : مجلس بالاتر، که مسئول بررسی و تصویب قوانین پیشنهادی بود.
3. bicamérisme
۴. **Consulat** : نظام حکومتی که پس از کودتا توسط ناپلئون بناپارت ایجاد شد و در آن سه مقام سیاسی (با رهبری مقام اول) قدرت را در دست داشتند.
5. Napoléon Bonaparte

الف) تریبونا[1] که به بحث درباره‌ی قوانین می‌پردازد،

ب) هیأت قانون‌گذاری[2] که قوانین را تصویب یا رد می‌کرد، اما حق بحث یا اصلاح نداشت،

پ: سنا[3] که درباره‌ی مطابقت قوانین با قانون اساسی قضاوت می‌کرد و می‌توانست قانون اساسی را اصلاح کند. هدف از ایجاد چندین مجلس، تضعیف قدرت قوه‌ی مقننه و تمرکز قدرت در دست ناپلئون بناپارت بوده است.

• قانون اساسی سال دهم (۱۸۰۲)؛ بازگشت جایگاه سیاسی مادام‌العمر

در سال ۱۸۰۲ میلادی، ناپلئون بناپارت تصمیم می‌گیرد از طریق همه‌پرسی، مقام سیاسی مادام‌العمر را به‌دست آورد. این همه‌پرسی با تغییراتی در ساختار حکومت از طریق رأی مستقیم مردم تأیید می‌شود. اختیارات قوه‌ی مجریه و سنا افزایش می‌یابد، در حالی که اختیارات تریبونا و هیأت قانون‌گذاری کاهش پیدا می‌کند.

• قانون اساسی سال دوازدهم (۱۸۰۴)؛ تأسیس امپراتوری اول

در سال ۱۸۰۴، همه‌پرسی درباره‌ی قانون اساسی سال دوازدهم منجر به تأسیس **امپراتوری اول** می‌شود. جانشینی در امپراتوری

1. **Tribunat**
2. **Corps législatif**
3. **Sénat conservateur**

یعنی حق انتخاب جانشین در خاندان بناپارت پیش‌بینی می‌شود و **اشرافیت امپراتوری**، یعنی طبقه‌ی جدیدی از اشراف با عناوین اشرافی به عنوان وفاداران به امپراتور که توسط ناپلئون تعیین می‌شدند، ایجاد می‌گردد. در این وضعیت، مجلس‌ها تنها نقش تشریفاتی پیدا می‌کنند.

• وعده‌ی قانون اساسی سازش (منشور ۱۸۱۴)؛ اولین بازگشت بوربون‌ها به سلطنت

در سال ۱۸۱۴، دولت موقت تشکیل می‌شود و سنا به برکناری ناپلئون رای می‌دهد. لوئی هجدهم، برادر لوئی شانزدهم، پروژه‌ی قانون اساسی سنا مورخ ۶ آوریل ۱۸۱۴ را رد و منشور (اعلامیه) سنت-اوئن[1]را مبنی بر ایجاد قانون اساسی جدید و حفظ برخی دستاوردهای انقلاب، امضا نمود. این اعلامیه پایه‌های نوعی سازش را بین سلطنت‌طلبان افراطی، یعنی کسانی که خواستار بازگشت کامل به نظام پیش از انقلاب بودند، و لیبرال‌ها، کسانی که خواهان حفظ برخی اصلاحات انقلابی و ایجاد نظام مشروطه بودند، ایجاد کرد.

• دوره‌ی صدروزه و بازگشت ناپلئون به قدرت؛ الحاقیه به قانون اساسی امپراتوری (۱۸۱۵)

در دوره‌ی صد روز، یعنی دوره کوتاه در سال ۱۸۱۵ که طی آن

1. Déclaration de Saint-Ouen

ناپلئون بناپارت از تبعید بازگشت و دوباره قدرت را در فرانسه به دست گرفت، الحاقیه‌ی لیبرال‌تری به قانون اساسی امپراتوری افزوده شد. این الحاقیه از نهادهای بریتانیایی الهام گرفته بود و مورد تحسین برخی از منتقدان قرار گرفت. با این حال، به دلیل شخصیت ناپلئون اول، به عنوان فرمانده‌ی نظامی و مقتدر، بسیاری به صداقت او در اجرای اصلاحات با دیده‌ی شک و تردید می‌نگریستند.

• تحقق قانون اساسی سازش (منشور ۱۸۱۴)؛ دومین بازگشت بوربون‌ها به سلطنت

مطابق اعلامیه یا منشور ۱۸۱۴ عناصری از انقلاب و سلطنت حفظ می‌شود، پادشاه تنها کسی است که دارای قدرت مجریه است، او قوانین را پیشنهاد و تصویب می‌کند. دو مجلس وجود دارد: مجلس اعیان[1] که اعضای آن توسط پادشاه منصوب می‌شوند، و مجلس نمایندگان[2] که هر سال یک‌پنجم اعضای آن از طریق رأی‌گیری، محدود به پرداخت‌کنندگان مالیات تجدید می‌شود. تنها قدرت مهم این مجلس‌ها، تصویب بودجه است. پادشاه سیاست‌هایی را که قصد اجرای آن‌ها را دارد به مجلس‌ها اعلام می‌کند، و مجلس‌ها می‌توانند این سیاست‌ها را تأیید یا رد کنند.

در نهایت، قیام ژوئیه‌ی ۱۸۳۰ پاریس (معروف به سه روز باشکوه[3]) به دوره‌ی بازگشت بوربون‌ها پایان داد.

1. **Chambre des pairs**
2. **Chambre des députés**
3. **Trois Glorieuses**

• اصلاح قانون اساسی سازش (منشور ۱۸۳۰)؛ اصلاح سلطنت (ملقب به سلطنت ژوئیه)

منشور ۱۸۳۰ نسخه‌ی اصلاح‌شده‌ی منشور ۱۸۱۴ است. اگرچه پادشاه همچنان قدرت مجریه را در اختیار دارد، اما قدرت قانون‌گذاری را با مجلس‌ها تقسیم می‌کند و حق رأی گسترده‌تر می‌شود؛ حداقل سن رأی‌دهندگان از ۳۰ به ۲۵ سال کاهش می‌یابد و میزان مالیات لازم برای رأی‌دهی (سِنس) نیز کاهش پیدا می‌کند. با این حال، امتناع از کاهش بیشتر سِنس یا ایجاد حق رأی عمومی باعث نارضایتی‌هایی می‌شود. کارزار ضیافت‌ها[1]، به عنوان اعتراض سیاسی بین سال‌های ۱۸۴۷-۱۸۴۸، به سرنگونی سلطنت ژوئیه و تأسیس جمهوری دوم فرانسه در سال ۱۸۴۸ منجر می‌شود.

• تصویب قانون اساسی ۱۸۴۸ و تأسیس جمهوری دوم

پس از واژگونی سلطنت، بلافاصله دولت موقت تشکیل می‌شود و سپس در روزهای ۲۳ و ۲۴ آوریل ۱۸۴۸، انتخابات قانون‌گذاری، جمهوری‌خواهان میانه‌رو را به قدرت می‌رساند. قانون اساسی در ۴ نوامبر ۱۸۴۸ تصویب می‌شود که در آن، رئیس‌جمهور عهده‌دار قوه‌ی مجریه و اختیار انتصاب وزیران است. او برای دوره‌ای چهارساله و از طریق رأی عمومی مردان انتخاب می‌شود و امکان انتخاب مجدد ندارد. مجلس نیز برای دوره‌ای سه‌ساله و به همین روش انتخاب می‌شود و مسئولیت تصویب قوانین را بر عهده دارد. در سال ۱۸۵۰، حق رأی منوط به سه سال سکونت در یک

1. Campagne des banquets

مکان می‌شود، که بسیاری از کارگران را از مشارکت در انتخابات محروم می‌کرد. لوئی-ناپلئون بناپارت، برادرزاده‌ی ناپلئون بناپارت، به عنوان رئیس‌جمهور انتخاب می‌شود. او پس از انتخاب، کودتا می‌کند و خود را امپراتور فرانسه می‌خواند. بدین ترتیب، جمهوری دوم به پایان می‌رسد. با کودتای ۲ دسامبر ۱۸۵۱، لوئی-ناپلئون بناپارت، که دیگر امکان انتخاب مجدد نداشت، انحلال مجلس ملی و بازگرداندن حق رأی عمومی را اعلام کرد.

• تصویب قانون اساسی 1852؛ تضعیف مجدد قوه‌ی مقننه و تأسیس امپراتوری دوم

قانون اساسی ۱۴ ژانویه‌ی ۱۸۵۲ مربوط به امپراتوری دوم است. این قانون اساسی توسط سنا-کنسولت مصوب ۷ نوامبر ۱۸۵۲ که از طریق همه‌پرسی تأیید شد، اصلاح گردید و به طور رسمی نظام امپراتوری را برقرار کرد. قانون اساسی جدید از قانون اساسی سال هشتم الهام گرفته بود و به ناپلئون سوم اختیارات تقریباً سلطنتی اعطا می‌کرد. سنا که اعضای آن توسط امپراطور منصوب می‌شدند، سنا-کنسولت‌ها، یعنی مصوبه‌های سنا که برای اصلاح قانون اساسی استفاده می‌شد، را تدوین کرده و بر قوانین مصوب هیأت قانون‌گذاری نظارت می‌کردند. و در مقابل، هیأت قانون‌گذاری حتی حق پیشنهاد قانونی را نداشت. بعدها و از سال ۱۸۶۰، با آغاز دوره‌ی امپراتوری لیبرال، این قانون اساسی اصلاح شد و مجلس سنا و هیأت قانون‌گذاری حق بحث درباره‌ی سیاست‌های امپراتور را پیدا کردند و آزادی بیشتری در تدوین قوانین یافتند. همچنین، گزارش این مباحثات در

روزنامه‌ی رسمی دولت فرانسه یعنی لومونیتور[1] منتشر می‌شد. این اصلاحات غافل‌گیرکننده بود، اما مورد استقبال قرار گرفت. سرانجام، زمانی که امپراطوری به حمایت عموم مردم نیاز داشت، سنا-کنسولت ۲۰ آوریل ۱۸۷۰ در همه‌پرسی ۸ مه ۱۸۷۰ تأیید شد و نظامی پارلمانی برقرار کرد، اما نبرد سدان در جریان جنگ فرانسه (ناپلئون سوم) و نیروهای پروس[2] به پایان امپراتوری دوم منجر شد. بدین ترتیب، جمهوری سوم فرانسه در ۴ سپتامبر ۱۸۷۰، توسط گامبتا[3] اعلام گردید.

• قوانین ریوه و دوبروگلی و نیز قوانین اساسی ۱۸۷۵؛ تحولات جمهوری سوم

قانون ریوه[4] و سپس قانون دو بروگلی[5] به عنوان قانون اساسی موقت برای جمهوری سوم عمل کردند تا زمانی که قوانین اساسی ۱۸۷۵، به عنوان قوانینی که پایه‌های قانونی جمهوری سوم را

1. **Le Moniteur**

۲. Prusse : جنگ فرانسه و آلمان در سال‌های ۱۸۷۰-۱۸۷۱، که گاهی به آن جنگ فرانسه و پروس، جنگ ۱۸۷۰ یا جنگ هفتاد نیز گفته می‌شود، یک درگیری نظامی است که از ۱۹ ژوئیه‌ی ۱۸۷۰ تا ۲۹ ژانویه‌ی ۱۸۷۱ بین فرانسه و یک ائتلاف از دولت‌های آلمانی به رهبری پروس درگرفت. این ائتلاف شامل بیست و یک دولت دیگر از کنفدراسیون آلمان شمالی، به همراه پادشاهی باین، پادشاهی وورتمبرگ و دوکنشین بزرگ بادن بود.

۳. Léon Gambetta : یکی از چهره‌های برجسته سیاسی فرانسه در قرن نوزدهم و از رهبران جمهوری‌خواه بود. او نقش مهمی در تحولات سیاسی فرانسه، به‌ویژه در دوران جمهوری سوم، ایفا کرد. گامبتا به عنوان نماد جمهوری‌خواهی و مقاومت در برابر استبداد و اشغال خارجی در تاریخ فرانسه شناخته می‌شود. او نقش مهمی در تثبیت جمهوری سوم و گسترش اصول دموکراتیک در فرانسه داشت. نام او هنوز به عنوان یکی از قهرمانان ملی فرانسه مورد احترام است.

4. **Loi Rivet**

5. Loi de Broglie

تشکیل می‌دادند، تصویب شدند. تعدیل‌هایی نیز انجام شد: از جمله تصویب قانون مربوط به محل استقرار قوه‌ی مجریه و مجلس‌ها در پاریس در سال ۱۸۷۹، و قانون اصلاح قوانین سازمانی درباره‌ی تشکیل سنا و انتخابات سناتورها در سال ۱۸۸۴. همچنین، پروژه‌ی اصلاح دولت توسط گاستون دومرگ در سال ۱۹۳۴ به نتیجه نرسید.

جمهوری سوم، که از سال ۱۸۷۰ تا ۱۹۴۰ در جریان بود، نظامی دومجلسی داشت. رئیس‌جمهور با اکثریت مطلق آرای دو مجلس انتخاب می‌شد. مجلس نمایندگان برای دوره‌ای چهارساله و از طریق رأی مستقیم عمومی (به استثنای زنان) انتخاب می‌شد. سناتورها برای دوره‌ای نه‌ساله و به صورت غیرمستقیم، عمدتاً توسط شهرداری‌ها انتخاب می‌شدند و هر سه سال، یک‌سوم آن‌ها تجدید می‌شد. پس از بحران ۱۶ مه ۱۸۷۷، که در آن رئیس‌جمهور مک‌ماهون سعی کرد قدرت خود را افزایش دهد، اما با مقاومت مجلس مواجه شد، دولت در برابر مجلس مسئول بود، اما در برابر رئیس‌جمهور مسئولیتی نداشت. در نهایت، فرمان ۳۱ ژانویه ۱۹۳۵ نقش رئیس شورا -مقامی معادل نخست‌وزیر- را به عنوان رئیس دولت به رسمیت شناخت و این رویه را تثبیت کرد.

• قوانین اساسی ۱۹۴۰-۱۹۴۲؛ اعطای اختیار کامل به پتن و برپایی رژیم موقت ویشی

نبرد فرانسه در برابر حمله‌ی نیروهای رایش سوم به هلند، بلژیک،

لوکزامبورگ و فرانسه در طول جنگ جهانی دوم، از ماه می تا ژوئن ۱۹۴۰، پیروزی را برای آلمان نازی رقم زد و جمهوری سوم سرنگون شد. قانون اساسی، ۱۰ ژوئیه‌ی ۱۹۴۰، اختیارات کامل را به فیلیپ پتن[1] اعطا کرد. او قوانین اساسی رژیم ویشی[2] را تصویب کرد. این قوانین اساسی، شامل ۱۲ قانون اساسی است که بین ۱۱ ژوئیه‌ی ۱۹۴۰ و ۲۶ نوامبر ۱۹۴۲ توسط مارشال پتن بر اساس اختیارات کامل اعطاشده به او از طریق قانون اساسی ۱۰ ژوئیه ۱۹۴۰، تصویب شد. این قوانین به طور موقت رژیم ویشی را سازماندهی کردند، بدون اینکه قانون اساسی جدیدی تصویب شود. این قوانین چندین ماده از قوانین اساسی ۱۸۷۵ را که پایه‌های جمهوری سوم فرانسه را تشکیل می‌دادند، لغو کردند. سرانجام، همه‌ی این قوانین با فرمان ۹ اوت ۱۹۴۴، مربوط به بازگرداندن قانونیت جمهوری در زمان آزادسازی فرانسه، «بی‌اعتبار و بی‌اثر» اعلام شدند.

• قانون اساسی مادی فرانسه‌ی آزاد (۱۹۴۰)؛ رژیم مخفی زمان جنگ و جمهوری موقت بعدی

«احکام فرانسه‌ی آزاد» -مجموعه‌ای از قوانین که توسط رهبر

۱. Philippe Pétain : نظامی و سیاستمدار فرانسوی که نقش مهمی در تاریخ فرانسه در نیمه‌ی اول قرن بیستم ایفا کرد. او به عنوان قهرمان ملی در جنگ جهانی اول شناخته شد، اما در جنگ جهانی دوم به دلیل همکاری با آلمان نازی به چهره‌ای بحث‌برانگیز و منفور تبدیل گردید. پس از آزادی فرانسه در سال ۱۹۴۴، پتن به دلیل خیانت به کشور محاکمه شد. در سال ۱۹۴۵، او به اعدام محکوم شد، اما شارل دوگل، رهبر وقت فرانسه، این حکم را به حبس ابد تخفیف داد. پتن تا زمان مرگش در سال ۱۹۵۱ در زندان باقی ماند. نام او در فرانسه تا به امروز با بحث‌ها و اختلاف‌های زیادی همراه است.

2. Actes constitutionnels du régime de Vichy

فرانسه‌ی آزاد- شارل دوگل[1]، از زمان ورود او به مقاومت در سال ۱۹۴۰ امضا شده بود، بعد از جنگ، در پنجاه و نه اصل به عنوان «قانون اساسی مادی فرانسه‌ی آزاد[2]» شناخته شده‌اند. پنجاه و نه فرمان فرانسه‌ی آزاد، از آن جهت اهمیت تاریخی دارند که اساس قانونی بودن رژیم مخفی فرانسه را برای سال‌های آینده تا ایجاد دولت موقت جمهوری فرانسه تشکیل می‌دهند. دو فرمان اول در واقع همان چیزی است که برخی از مورخان آن را «قانون اساسی مادی فرانسه‌ی آزاد» می‌نامند و فرمان شماره‌ی ۱۶ مغایرت با قانون اساسی و غیرقانونی بودن رژیم ویشی را اعلام و نقش شارل دوگل را در فرانسه‌ی آزاد رسمی می‌کند. بدین ترتیب، اولاً، از طریق همه‌پرسی قانون اساسی ۱۹۴۵، اکثریت مردم خواستار قانون اساسی جدید و پایان جمهوری سوم شدند و دولت موقت جمهوری فرانسه به رژیم ویشی پایان بخشید. ثانیاً، پیش‌نویس اولیه‌ی قانون اساسی، قبل از تأسیس جمهوری چهارم رد شد.

• قانون اساسی ۱۹۴۶؛ جمهوری چهارم فرانسه و شکل‌گیری کودتای نظامی

قانون اساسی ۲۷ اکتبر ۱۹۴۶، به عنوان قانون اساسی جمهوری چهارم فرانسه شناخته می‌شود. این قانون از ۲۷ اکتبر ۱۹۴۶ تا ۴ اکتبر ۱۹۵۸ در فرانسه اجرایی شد. به عبارت دیگر، با وجود بحران‌های جدی جمهوری سوم در دهه‌ی ۱۹۳۰، فرانسه به مدل

1. Charles de Gaulle
2. Constitution matérielle de la France Libre

پارلمانی وفادار ماند و حق رأی و صلاحیت انتخاب شدن زنان، مطابق با دستور ۲۱ آوریل ۱۹۴۴ در قانون اساسی گنجانده شد. در این دوره، شورای جمهوری[1] -که جایگزین مجلس سنای جمهوری سوم شده بود- نقشی مشورتی داشت، در حالی که مجلس ملی[2] قدرت اصلی را در اختیار گرفته بود. رئیس شورا، که رئیس دولت بود، توسط رئیس‌جمهور منصوب می‌گردید، اما باید با رأی اکثریت مطلق مجلس ملی تأیید می‌شد. اتحادیه‌ی فرانسه[3]، به عنوان سازمانی سیاسی ذیل قانون اساسی جمهوری چهارم، برای کنترل امپراتوری دوم استعماری فرانسه ایجاد شد. به دلیل مخالفت حزب کمونیست فرانسه[4] و گلیست‌های[5] حزب ائتلاف مردم فرانسه[6]، «نیروی سوم»، که ائتلافی از احزاب با ایده‌های متفاوت بود، قدرت را در دست گرفت، اما اختلافات میان آن‌ها باعث بی‌ثباتی شدید شد. این بی‌ثباتی همراه با جنگ الجزایر، بحران‌هایی را ایجاد کرد؛ و در نهایت منجر به سقوط جمهوری چهارم شد. در این زمان، که پروژه‌ی اصلاح قانون اساسی فلیکس گایار[7] مطرح شده بود، به دلیل کودتای ۱۳ مه ۱۹۵۸ در الجزایر بررسی نشد.

در چارچوب جنگ الجزایر و مبارزه برای کسب قدرت، این کودتای نظامی با هدف جلوگیری از تشکیل دولت پی‌یر فلیملین[8] و

1. Le Conseil de la République
2. L'Assemblée nationale
3. L'Union française
4. Parti communiste français (PCF)
5. des Gaullistes
6. Le Rassemblement du peuple français (RPF)
7. Le Projet de révision constitutionnelle de Félix Gaillard
8. Le gouvernement Pierre Pflimlin

تحمیل تغییر در سیاست حفظ الجزایر توسط فرانسه، در درون جمهوری انجام شد. این بحران منجر به بازگشت شارل دوگل به قدرت شد. به قدرت رسیدن دوگل در اول ژوئن از راه قانونی (انتصاب او به سمت ریاست شورا)، کودتاچیان را متقاعد کرد که عملیات را متوقف کنند. بدین ترتیب، قانون اساسی ۳ ژوئن ۱۹۵۸ به طور رسمی به جمهوری چهارم پایان داد.

• قانون اساسی ۱۹۵۸؛ تثبیت جمهوری پنجم، علی‌رغم تغییرات و اعتراضات تمام‌نشدنی

۱۶ روز پس از کودتای ۱۳ مه ۱۹۵۸، رنه کُتی[1]، رئیس‌جمهور وقت، از پارلمان درخواست کرد تا از شارل دوگل دعوت به عمل آورد. دوگل در ۱ ژوئن ۱۹۵۸ توسط پارلمان به عنوان نخست‌وزیر منصوب شد و در ۳ ژوئن، شرایط تهیه‌ی پیش‌نویس قانون اساسی توسط دولت را سازماندهی کرد. این پیش‌نویس در ۲۸ سپتامبر ۱۹۵۸ از طریق همه‌پرسی تصویب شد و در ۴ اکتبر ۱۹۵۸ به طور رسمی اعلام گردید. بدین ترتیب، قانون اساسی ۴ اکتبر ۱۹۵۸، قانون اساسی جمهوری پنجم فرانسه است. این قانون تاکنون ۲۴ بار اصلاح شده و ۱۴ پیشنهاد اصلاحی درباره آن به نتیجه نرسیده است. مهم‌ترین اصلاحات شامل انتخاب رئیس‌جمهور با رأی مستقیم مردم در سال ۱۹۶۲، تغییر دوره‌ی ریاست‌جمهوری به پنج سال در سال ۲۰۰۰ و اصلاحیه‌ی قانون اساسی سال ۲۰۰۸ می‌شود.

1. René Coty

در سال ۱۹۵۸، جمهوری پنجم به عنوان نظامی پارلمانی طراحی شد. برای کاهش بی‌ثباتی وزارتی، پارلمانی‌سازی به شکل عقلایی انجام گرفت و دولت از اختیارات بیشتری برخوردار شد. حوزه‌ی قانون محدود شد و دولت قدرت تنظیم مقررات بیشتری پیدا کرد. همچنین، سازوکار کنترل بر قانون اساسی ایجاد شد. به‌علاوه، پس از همه‌پرسی قانون اساسی سال ۱۹۶۲، رئیس‌جمهور از قدرت بسیار بیشتری برخوردار شد. او دارای مشروعیت بیشتری بود و می‌توانست مجلس را منحل کند. در عمل، نخست‌وزیر نیز در برابر رئیس‌جمهور مسئول بود؛ اگرچه این موضوع در متن قانون اساسی پیش‌بینی نشده بود.

مطابق قوانین فعلی، اکثریت پارلمان از سیاست‌های رئیس‌جمهور حمایت می‌کند، مگر در موارد هم‌زیستی سیاسی[1] که در آن دولت فقط در برابر مجلس مسئول است. با این حال، رئیس‌جمهور همچنان از اختیارات بسیار گسترده‌ای برخوردار است. شارل دوگل در سال ۱۹۶۹ خواستار اصلاح قانون اساسی شد که مردم از طریق همه‌پرسی آن را رد کردند. همچنین در سال ۲۰۰۰، اصلاحیه‌ی کاهش دوره‌ی ریاست‌جمهوری -از هفت‌سال به پنج‌سال- از طریق همه‌پرسی تصویب شد. به‌علاوه، از دهه‌ی ۱۹۸۰ چندین اصلاحیه مربوط به عدم تمرکز، به اجرا درآمده است. در سال ۲۰۰۳ نیز ماده‌ی ۱ قانون اساسی مقرر کرد که سازمان‌دهی جمهوری فرانسه به شکل غیرمتمرکز است. این ماده‌ی قانونی اصلاحی تصریح می‌کند که فرانسه یک جمهوری تجزیه‌ناپذیر،

۱. **cohabitation:** در نظام سیاسی فرانسه، این اصطلاح به وضعیتی اشاره دارد که در آن رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر از احزاب سیاسی مخالف هستند و مجبور به همکاری و هم‌زیستی در اداره‌ی کشور می‌شوند.

سکولار، دموکراتیک و اجتماعی است؛ و برابری در برابر قانون، همه‌ی شهروندان را بدون تمایز از منشأ، نژاد یا مذهب تضمین می‌کند. فرانسه به همه‌ی اعتقادات احترام می‌گذارد و سازمان آن غیر متمرکز است. این قانون دسترسی برابر زنان و مردان به مأموریت‌های انتخاباتی و وظایف انتخابی و نیز مسئولیت‌های حرفه‌ای و اجتماعی را ترویج می‌کند.

جمع‌بندی

سیر تحول قانون اساسی در فرانسه از سال ۱۷۸۹ تاکنون، بازتابی از تغییرات عمیق سیاسی، اجتماعی و اقتصادی این کشور است. فرانسه با تجربه‌ی حدود ۱۵ قانون اساسی مختلف، از نظام‌های سلطنتی مطلق و مشروطه تا امپراتوری‌های ناپلئونی، از رژیم‌های موقت تا جمهوری‌های پارلمانی و ریاست‌جمهوری، مسیری پرتلاطم را پیموده است.

از انقلاب سال ۱۷۸۹ تا تأسیس جمهوری پنجم در سال ۱۹۵۸، فرانسه شاهد دوره‌های مختلفی بوده و در هر دوره با چالش‌های خاص خود مواجه شده است، از جمله جنگ‌های داخلی و خارجی، بحران‌های اقتصادی و تنش‌های اجتماعی. قانون‌های اساسی متعدد، از جمله قانون اساسی ۱۷۹۱، ۱۸۴۸ و ۱۹۴۶، تلاش‌هایی برای ایجاد ثبات و پاسخ به نیازهای زمانه بودند، اما بسیاری از آن‌ها به دلیل ناکارآمدی یا بحران‌های سیاسی با شکست مواجه شدند.

جمهوری پنجم، که در سال ۱۹۵۸ تأسیس شد، نقطه‌ی عطفی

در تاریخ قانون اساسی فرانسه محسوب می‌شود. این نظام، با تمرکز بیشتر بر قدرت اجرایی و کاهش بی‌ثباتی‌های پارلمانی، توانست ثبات سیاسی را تا حد زیادی تضمین کند. اصلاحات مهمی مانند انتخاب مستقیم رئیس‌جمهور (۱۹۶۲) و تغییر دوره‌ی ریاست‌جمهوری به پنج سال (۲۰۰۰)، به تقویت مشروعیت و کارایی نظام کمک کردند. در نهایت، سیر تحول قانون اساسی فرانسه، نشان‌دهنده‌ی تعامل پیچیده بین سنت‌های تاریخی، ایده‌های انقلابی، و نیازهای روز است.